

شیخ - جناب صاحب در این جلسات که ما بفیض ملاقات شما مستفیض هستیم علاوه بر علم و منطق زیبا ، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالیجناب شما همه را مجذوب نموده اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد ، چه رسد بدوستان . شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت کله میکیند ولی توجیهی بافعال و اعمال شیعیان نمی نمائید بلکه پیوسته از آنها دفاع مینمائید در حالیکه اعمال قبیحه و شیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد .

داعی - عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام فرزندان خود مخصوصاً حسنین علیهما السلام است که میفرماید : **قولا للحق واعمالا للآخره کونا للظالم خصما وللمظلوم عوناً (۱)** . اگر کله از مخالفین خود و یا دفاعی از شیعیان نمودم روی حق بوده آنچه داعی کله نمودم با دلائل عقل و نقل و منطق ثابت نمودم اینک بر شما است ثابت نمائید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما بقسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمیباشد .

شیخ - بزرگترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر میگردد و مورد تقبیح عقل و نقل است بعض امور شیعه و فحاشی است که نسبت میدهند به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها .

**اشکال شیعیان که بعایشه نسبت خبث و فحش میدهند و جواب آن**

و حال آنکه مسلم است شرف فرانس رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمیکند که نسبت خبث و فحش و قذف بعایشه دادن بکجا منتهی میشود نخواندند سوره نور را که خداوند میفرماید **الخبیثات ناخبیثاتین والخبیثون للخبیثات والطیبات للظییین والطیبون للطیبات اولئک مبرون مما یقولون (۲)** .

(۱) کلام بحق گویند و عمل برای آخرت نمائید با ظالم دشمنی نمائید و مظلوم را یاری کنید .  
(۲) زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند و بالعکس زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سفنان بهشتانی که ناپاکان در باره آنان گویند منزله اند .

داعی - اولاً آنچه در باره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است حاشا ثم حاشا هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریک اعصاب قربها میگردد از حلقوم يك عده نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود میخواهند بگویند بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها میگویند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عده ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف تهمتها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار میدهند .

مانند جنابعالی که ایراد و خورده گیری مینمائید شما اگر تمام کتب علماء شیعه را ورق بزنید ابدأ نخواهید دید که احدی نسبت خبث و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است .

شما تفسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمائید و به بینید در قضیه إفاک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند در صورتیکه اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف خبث دادن بهترین محل جهت حمله بام المؤمنین عایشه موضوع إفاک است .

**اشاره بقضیه إفاک و میرا بودن عایشه از خبث و فحش و قذف**

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده مانند مسطح بن اثانه و حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در برائت زمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید . برای استحضار خاطر شریف عرض میکنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر يك از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حفصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ بمقام مقدس خود آنحضرت میباشد .

علاوه بر اینها شیعیان میدانند نسبت فحش و خبث و قذف بکافه مسلمین حرام است چه رسد بحرم رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حفصه باشند .

زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند  
 ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الجهات شریک و مماثل باشند چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید این نص به بسیاری از اشخاص بر میگردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط علی نبینا و آله وعلیهما السلام و زوجهای ایشان و آسیه و فرعون باشند که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) میفرماید:

ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً وقیل ادخلا النار مع الداخلین و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون إذ قالت رب بنی عندک بیتاً فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین (۱).

زن نوح و لوط بجهنم می روند و زن فرعون بهشت می رود

صریحاً در این دو آیه شریفه میفهماند که زوجیت برای طرفین مضر امر و منتج نتیجه نیست چنانچه زن نوح شیخ الانبیاء علیه السلام و زن لوط بواسطه خیانتی که بشوهرهای خود نمودند زوجیت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم میروند که آخر آیه صراحت دارد و قیلاً ادخلا النار مع الداخلین یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان با آتش افکنید.

(۱) خدای متعال برای کافران و منافقان (زن نوح و زن لوط) را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و با آنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان با آتش در افکنید.  
 باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامیکه (از شوهر کافرش بیزاری جست) و عرض کرد بارالها خانه ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش.

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج و همسرش فرعون کافر ضرری با او وارد نیاید شوهرش بجهنم و خودش بهشت می رود.

پس زوجیت و همسری که شماسبب شرافت دانستید حقیقت ندارد البته زوجیت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحاً و خلقاً و سیرهً مماثل هم باشند.

والا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری بایکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.  
 پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد به همسرش بد گفت و منعت اخلاق او را نمود بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردم از اخلاق فاسده آن بد کوئی نمایند بمقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.  
 شیخ - خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیانات تناقض واضح شنیده شد.

داعی - نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که بدست ما داده اند نظریات شخصی در عقاید بکار نمیبریم مانند عقاید فلاسفه و حکمایست که پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیات شخصی بکار برده و نظریات خود را اعمال کنند افلاطون نظرش با استادش سقراط مطابقت نکند نظریات فیض و فیاض با استادشان صدر المتألهین جور نیاید.

ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم که بوسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه افضل الصلوات والسلام بما رسید متناقض نیست ما هم متناقض نمیگوئیم.

در پس پرده طوطی صقتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت همان میگویم  
 اگر جناب عالی مراجعه بجرائد و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم در لیبالی ماضیه دقت کنید می بینید که از دساتیر و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید میگیرد خارج نشده و نخواهم

شد نظریات شخصی خود نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریه و فکرم عوض شود آنچه تا بحال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد حالا خوبست بفرمائید به بینم جملاتی که بنظر شما تناقض آمده کدام بوده .

شیخ - یکجا میفرمائید نسبت خبث و فحش بتمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید زنهای نوح و لوط بشوهرهای خود خیانت کردند این دو جمله متناقض نیست ! و آیا این گفتار شما زننده نیست ! که نسبت خبث و فحش و خیانت بهمسرهای انبیاء بدهید . داعی - حتم دارم عمداً سهو میفرمائید و وقت مجلس را میگیرید و خودتان میدانید که مغالطه فرمودید ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم باینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه میدانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آنست که نکند توسعه یافته دبر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود .

**در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط**

عجب است از شما خیانت را تعبیر بفحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است ، زنان انبیاء بکلی از فحشاء معری و مبری بوده اند

قط صحبت در خیانت است .

اولاً همسر هر پیغمبری وقتی برخلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند

البته خائن است .

ثانیاً دعا گو نگفتم خیانت کردند که شما مغالطه نموده مورد اشکال قرار دادید

بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده **فَخَانَتْهُمَا** و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع خیانت مبری بودند پس خیانت آنها بتمرّد اوامر و کفر و نفاق بوده است .

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و بمردم بد گوئی از حضرت نوح مینمود و

میگفت شوهر من دیوانه است چون من همیشه با او هستم از حالات او بخوبی مسبوقم فریب او را نخورید .

وزن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر میداد و اسرار خانه شوهر را بجا بره و دشمنان حضرت میرسانید و باعث فتنه و فساد میشد .

و اما معنای آیه شریفه **سورة نوح** که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است بنا بر تحقیق مفسرین ، و از معصوم هم رسیده

که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان ناپاک لایق مردان ناپاک اند و مردان ناپاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که میفرماید :

**الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرکة (۱)** . خلاصه آیه شریفه **الخبیثات للخبیثین** ابدأ مطابقت با مدعای شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد .

**اشاره بحالات عایشه**

واما أم المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حب و بغض بطرفی است ، بلکه

از جهت ندانسته کاریهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچکدام از زوجات رسول الله ﷺ حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت تاریخ زندگی خود را لکهدار نموده .

شیخ - خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید از مثل شما شخص شریف متینی جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملکوک نموده است .

داعی - زوجات رسول الله ﷺ باستثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما

(۱) مرد زناکار جز بازن زناکار و مشرک نکاح نمیکند وزن زانیه هم جز با مردانی زانی و مشرک نکاح نخواهد - یعنی این دو غرّه بهم متقابل میباشند .

یکسان اند ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه امهات المؤمنین اند وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده .

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملکوک ضبط نموده اند افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نیماند عاقبت آشکار میشود .

منتها شماها روی حب و وداد غرض عین نموده مطابقت اخبار را ندیده گرفته حمل بصحت نموده دفاع مینمائید .

ما همان میگوئیم که علمای خودتان میگویند خیلی عجب است اگر علماء و مورخین سنی بنویسند و بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمیگیرد .

ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار میدهد .

شما اگر ایرادی دارید اول بعلمای خودتان بنمائید ، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند .

شیخ - لابد از مخالفتی که با علی کرم الله وجهه نموده شما خورده بینی می نمائید .

داعی اولاً خورده بینی نداریم بلکه کلی بینی میباشد - مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی ام المؤمنین عایشه از زمان خود رسول الله ﷺ سرچشمه میگردد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبر را اذیت و آزار مینمورد تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول الله ﷺ بوده است .

شیخ - عجب است ام المؤمنین محبوبه رسول خدا ﷺ را آنقدر شما پست میدانید که حاضر شوید بگوئید رسول خدا را اذیت مینموده چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم خواننده آیه شریفه **ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا و الاخرة واعد لهم عذابا**

مهینا (۱) بنظرش رسیده چگونه در مقام اذیت و آزار آنحضرت بر آمده تاملعمون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت و عذاب سخت باذلت و خواری را برای خود در آخرت مهینا نماید پس قطعاً این مطلب کذب محض و از تهمت‌های شیعیان میباشد .

داعی - خواهش میکنم آنقدر فحش ندهید - زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آنکه آنقدر دلیل واضح در دست است که احتیاج بدسیسه بازی ندارند .

اما راجع بآیه شریفه تصدیق میکنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند ؟ با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم کشف بسیاری از حقایق میشود اگر انصاف درکار باشد .

اما موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا ﷺ را - فقط در کتب علماء شیعه نمیباشد .

بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا ﷺ ورنجاندن خاطر آنحضرت گردید .

چنانچه امام غزالی در ص ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خبر در منعمت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا ﷺ و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در ص ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابو یعلی در مسند و ابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت بملاقات دخترش عایشه چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود ابو بکر را بقضاوت طلبید در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز میگفت ضمناً با آنحضرت عرض میکرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن !! چنان این حرف اهانت آمیز در ابو بکر مؤثر شد که سیلی سختی بصورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد . و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد بمنزل دخترش فهمید

(۱) آنانکه خدا و رسول او را (بصیان و مخالفت) آزار و اذیت میکنند ، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده ( و از رحمت خود دور فرموده ) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است .

رسول الله از عایشه دلتنگ است گفت آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم پیغمبر اکرم بعایشه فرمود تکلمین او ا کلم تو حرف میزنی یا من حرف بزنم در جواب عرض کرد بل تکلم و لا تفل الا حقا شما حرف بزنید ولی نکوئید مگر حرف حق و راست !!

و در جمله دیگر از کلامش با آنحضرت عرض کرد : انت الذی تزعم انک نبی الله توئی آنکسیکه گمان میکنی پیغمبر خدا هستی !!

آیا این جملات طعن بمقام نبوت نبوده مگر عایشه آنحضرت را پیغمبر برحق نمیدانست که چنین کلماتی نسبت با آنحضرت اداء مینمود . از این قبیل اهانتها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آنحضرت بوده .

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله ﷺ حرفی نزدند و انتقادی ننمودند حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند - فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده ما در باره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته اند .

آیا کتابهای امام غزالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه نموده اید که علمای بزرگ خودتان او را متمرد او امر خداوند متعال و رسول الله بحساب آورده اند آیا تمرد امر خدا و رسول خدا ﷺ نمودن موجب سعادت و خوشبختی میشود . آنکه کله میکنید که چرا داعی کفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است . کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرد امر خدا و رسول خدا ﷺ و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با وصی ثابت آنحضرت بوده .

و حال آنکه در آیه ۳۳ سوره احزاب خطاب بتمام زنان آنحضرت میفرماید **و فرن فی یوتکنن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى (۱)** .

(۱) در خانهایتان بنشینید و آرام گیرید ( و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نروید ) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرازی نکنید .

تمام زنان آنحضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نیامدند حتی اعمش هم روایت میکند .

**گفتار سوده زوجه رسول الله**

چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که سوده زوجه رسول الله

گفتند چرا حج و عمره نمیکنی و از این فیض عظمی باز مانده ای ؟ سوده در جواب گفت که یکبار حج بر من واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمره من اطاعت امر حق است که فرموده و قرن فی یوتکنن پس از خانه بیرون نروم چنانچه امر فرموده حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشاندند حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم ( همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند ) مگر سوده یا عایشه و امسلمه برای ما فرقی دارند تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین اند منتهی در اعمال فرق میکنند .

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ابی بکر و عمر بودند ( گرچه شما بهمین جهت احترام مینمائید ) بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا ﷺ بوده اند و زنان آنحضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند چنانچه در آیه ۳۱ سوره احزاب ) صریحاً میفرماید **یا نساء النبی لسنن کاحد من النساء ان اتقین** .

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر شما مانند یکی از زنان نیستید ( یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید ) بیک شرط و آن اینکه اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید .

**مخالفت و جنس عایشه با علی علیه السلام**

پس سوده یک زن مطیعه و متقیه و فرمان بردار رسول الله ﷺ بوده است ، عایشه هم زن متمرده

آنحضرت بوده که برخلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورده ( یا روی بغض و عداوت شخصی با علی علیه السلام ) بیصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السلام بوده گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان

اورا کردند و بعد از ضرب تازیانه مفضل اخراجش نمودند صد نفر متجاوز از مردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند چنانچه ابن اثیر و مسعودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفصل نوشته اند .

آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ وزره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی ( زمان جاهلیت ) بمیدان حاضر شد و خون هزاران نفر بجهت قیام ایشان ریخته گردید .

آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول الله ﷺ را بآن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند آیا این عمل تمرد امر خدا و رسول الله ﷺ نبوده است .

**فضائل علی قابل شماره نیست** آنهم در مقابل علی بن ابیطالب رضی الله عنه شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آنهمه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و احصاء نیست .

چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزم در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم موده القریبی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد الله بن عباس نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ بعلی رضی الله عنه فرمود **لو أن البحر مداد والریاض اقلام والانس کتاب والجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن (۱)** .

جائیکه رسول اکرم ﷺ در باب فضایل آنجناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخواهند فضایل آنحضرت را بنویسند - نتوانند - چگونه ما میتوانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نمایم .

مع ذلك ما آنجا که توانسته اند و قدرت پیدا نموده اند علاوه بر اکابر علمای

(۱) اگر دریا مرکب شود و درختها قلم کرده و بنی آدم نویسند و طایفه جن حساب کنند نمی توانند شماره و احصا کنند فضایل تورا یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود) .

شیعه علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تعصب و عناد مانند قوشچی و ابن حجر و روزبهان و غیر آنها کتابهای خود را پر نموده اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آنحضرت .

**اخبار در فضایل و مناقب علی** صحاح سته را دقیقاً مطالعه نمائید بملاوه در موده القریبی میر سید علی همدانی و معجم طبرانی و مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی و مسند و فضایل امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب اخطب الخطباء خوارزمی و ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمه ابن صباغ مالکی مخصوصاً در ص ۱۲۴ از حافظ عبدالعزیز بن الاخضر الجنابندی در کتاب معالم العترة النبویة از فاطمة زهراء سلام الله علیها که فرمود در شام عرفه پدرم رسول خدا ﷺ بیرون آمد نزد ما و فرمود :

**ان الله عزوجل باهی بکم الملائكة عامة و غفر لکم عامة و لعلی خاصة و انی رسول الله غیر محاب لقرابتی ان السعید کل السعید من احب علیاً فی حیاته و بعد موته و ان الشقی من ابغض علیاً فی حیاته و بعد مماته (۱)** .

و نیز در همان کتاب ها خبر مفصلی را که گمان میکنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم نقل مینمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم ﷺ که در آخر آن خبر بعلی رضی الله عنه فرمود **کذب من زعم انه یحبنی وهو مبغضک یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه الله و ادخله النار (۲)** .

(۱) خدای عزوجل مباحات میکند بشماها ملائکه را عمومأ و آمرزیده شماها را عمومأ و علی را خصوصاً و من که رسول خدایم بدون اینکه نظر محبت و دوستی بخویشانم داشته باشم بدرستی که سعید با تمام سعادت کیستکه دوست بدارد علی را در حیات و بعد الوفاش و شقی با تمام شقاوت کیستکه دشمن بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش .

(۲) دروغ میگوید کسیکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالیکه تو را دشمن میدارد یا علی کسیکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست بدارد خدا او را دوست میدارد و کسی را که خدا دوست داد داخل بهشت میکند و کسیکه تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن داد خدا او را دشمن دارد و داخل آتش میکند .

دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق میباشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن خالویه از ابی سعید خدری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **حبك ايمان و بغضك نفاق و**

**اول من یدخل الجنة محبک و اول من یدخل النار مبغضک (۱)** و میرسید علی همدانی شافعی در مودت سیم از مودة القربی و حموینی در فرائد نقل میکنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان اصحاب فرمود .

**لا یحب علیاً المؤمن ولا یبغضه الا کافر و جای دیگر فرمود لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق (۲)** .

و محمد بن یوسف کنجی شافعی درص ۱۱۹ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ نقل از تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حدیثه و جابر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود **علی خیر البشر من ابی فتنه کفر (۳)** .

و نیز از عطار روایت نموده که سؤال نمودند از غایبش حال علی صلی الله علیه و آله را گفت **ذاك خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر (۴)** .

و میگوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی صلی الله علیه و آله است در مجلد پنجاهم همین خبر را از غایبش نقل نموده .

و محمد بن طلحه شافعی درص ۱۷ مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل مینمایند که گفت ما کتبا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الا یبغضهم علیاً (۵) .

(۱) دوستی تو یا علی ایمانست و دشمنی تو نفاق و اول کسیکه وارد بهشت میشود دوست تو میباشد و اول کسیکه وارد آتش میشود دشمن تو میباشد .

(۲) علی را دوست نیندازد مگر مؤمن و او را دشمن نیندازد مگر کافر . آنکه فرمود تو را دوست نیندازد یا علی مگر مؤمن دشمن نیندازد مگر منافق .

(۳) علی بهترین بشر است هر کس ابا نماید (و قبول نکند) کافر است .

(۴) علی بهترین بشر است شك در این معنی نمی نماید مگر کافر .

(۵) ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقین را بیغض و کینه علی میشناختیم

و نیز در فصول المهمة نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بامیر المؤمنین علی صلی الله علیه و آله **حربك حربي و دمک دمی و انا حرب لمن حاربک لا یحبک الا طاهر الولادة ولا یبغضک الا خبیث الولادة لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق (۱)** .

شیخ - این قبیل اخبار اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه در باره خلفاء راشدین رضی الله عنهم وارد شده است .

داعی - ممکن است از آن اخبار نمونه ای بیان فرمائید تا کشف حقیقت گردد .  
شیخ - عبدالرحمن بن مالک مغول بسند خود از جابر نقل مینماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **لا یبغضن ابا بکر و عمر مؤمن و یحبهما منافق** .

داعی - باز هم بیان جناب عالی موجب تعجب گردید آقای من مگر فراموش فرمودید قرار داد شب اول را که بنام استشهاد ما با حدیث یک طرفه نباشد حال هم که میخواهید استشهاد یک طرفه نمائید با حدیث صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روای کذاب و ضاع .

شیخ - شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمائید .

داعی - متأسفانه داعی تنها رد نموده بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نموده اند خوبست مراجعه نمائید به میزان الاعتدال زهبی و ص ۲۳۶ جلد دهم تاریخ خطیب بغدادی و به بینید که از بسیاری از ائمه جرح و تعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده اند که انه کذاب افک و ضاع لا یشک فیہ احد .

یعنی بدستیکه (عبد الرحمن مذکور) دروغگو و ثبوت زنده و وضع و جعل کننده حدیث است که احدی شك در این معنی ندارد .

شما را بخدا انصاف دهید آیا این خبر یک طرفه شما از يك مرد دروغگوی

(۱) یا علی جنگه کرون با تو جنگه کرون با من است خون تو خون من است و من در جنگم با کسیکه با تو جنگه نماید یا علی دوست نیندازد تو را مگر حلال زاده و دشمن نیندازد تو را مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نیندازد تو را مگر مؤمن و دشمن نیندازد تو را مگر منافق .

جمال برابری میکند با آنهمه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه بعضی از آنها اشاره نمودم .

خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و ص ۲۱۵ جلد دوم ریاض النضره محب الدین و ص ۲۹۹ جلد دوم جامع ترمذی و ص ۴۶ جلد سیم استیعاب ابن عبدالبر و ص ۲۹۵ جلد ششم حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم و ص ۱۷ مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و ص ۱۲۶ فصول المهمة ابن صباغ مالکی و به بینید که هر يك بعبارات مختلفه از ابوذر غفاری نقل نموده اند که گفت ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله الأيالات بتكذيبهم الله و رسوله والتخلف عن الصلاة وبغضهم على بن ابيطالب عليه السلام - و عن ابي سعيد الخدري قال كنا نعرف المنافقين بغضهم علياً وما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله إلا بغضهم علياً (۱) .

و نیز امام احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند و ابن عبدالبر در ص ۳۷ جلد سیم استیعاب و احمد خطیب بغدادی در ص ۴۲۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و ابن ابی الحدید در ص ۲۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه و امام نسائی در ص ۱۱۷ جلد هشتم سنن و ص ۲۷ خصائص العلوی و حموی در باب ۲۲ فرائد و ابن حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و حافظ ابونعیم در ص ۱۸۵ جلد چهارم حلیة الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و سیوطی در ص ۱۵۲ و ۴۰۸ جامع الکبیر و محمد ابن طلحة شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و ترمذی در ص ۱۳ جلد دوم جامع بعبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی لا یحبک منافق ولا یغضک مؤمن - لا یحبک الا مؤمن ولا یغضک الا منافق لا یحب علیاً المنافق ولا یغضه مؤمن (۴) .

(۱) ما منافقین را در زمان رسول الله (ص) نمی شناختیم مگر به علامت ۱- تکذیب نمودن خدا و پیغمبر ۲- تخلف نمودن از نماز ۳- دشمنی با علی (ع) .  
(۲) یا علی منافق تو را دوست نیدارد مؤمن تو را دشمن نیدارد - تو را دوست نیدارد مگر مؤمن و دشمن نیدارد تو را مگر منافق دوست نیدارد علی را منافق و دشمن نیدارد او را مؤمن .

و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۴ جلد اول شرح نهج از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله نقل مینماید که گوید و قد اتفقت الاخبار الصحیحة التي لاریب فیها عند المحدثین علی ان النبی (ص) قال له لا یغضک الا منافق و لا یحبک الا مؤمن (۱) .

و نیز در ص ۲۶۴ جلد چهارم خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل مینماید که فرمود لو ضربت خیشوم المؤمن بسببی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی ولو صیبت الدنيا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی و ذالك انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی صلی الله علیه و آله قال یا علی لا یغضک مؤمن ولا یحبک منافق (۲) .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده برای نمونه بمقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم .

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و جنگ با علی علیه السلام آیا جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را بجنگ علی علیه السلام از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت بدیهی است احدی نمیگوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی میباشد محققاً روی بغض و عداوت بوده آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها ذکر شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی علیه السلام چگونه خواهد بود . متمنی است بدون نظر حب و بغض از روی انصاف قضاوت بحق نمائید .

(۱) اتفاقی جمیع محدثین است در اخبار صحیحه ای که شکی در صحت آن نمی باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود دشمن نیدارد تو را مگر منافق و دوست نیدارد تو را مگر مؤمن .

(۲) اگر با این شمشیر خود بر بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد هرگز مراد دشمن نیدارد و اگر تمام دنیا را بدهم بمنافق که مرا دوست بدارد هرگز مرا دوست نیدارد و این همان است که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت که فرمود دوست نیدارد تو را مگر مؤمن و دشمن نیدارد تو را مگر منافق .



عجبا خبری بخاطرم آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از موده القربی از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ان الله قد عهد الی من خرج علی علی فهو کافر فی النار (۱) .

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی عنبر غیر مقبول (بدتر از کنه) آورد گفت نسبت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصرة یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد .

شیخ - با چنین بیانی که خود میکیند پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی الله عنها دارید بدیهی است آدمی من کتر سهو و نسیان میباشد

داعی - ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائره حرب مشتعل بود حدیث را فراموش نموده ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله منعش نمودند که حرکت یجا مکن زیرا مخالفت باعلی مخالفت با پیغمبر است ازهم حدیث یادش نبود ۱۴ .

آیا مورخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند یاد آور نشدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند عایشه بترس از آن راهی که سگهای حوآب بر تو پارس نمایند وقتی عازم بصره بود اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سگها اطراف محمل او را گرفته پارس نمودند سؤال نمود اینجا کجا است گفتند حوآب متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا بصره رسید و آن فتنه عظیم را برپا نمود آیا میتوانی گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود ۱۴ .

آیا این دلیل لکه بزرگی نبود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که بی هیچ آبی پاک نخواهد شد چه آنکه عالماً عامداً تمر دامن خدا و پیغمبر نمود و فریب

(۱) خداوند عهد نموده بامن که بدانید هر کس خروج بر علی (علیه السلام) بشاید کافر است و جایگاه او در آتش میباشد .

طلحه و زبیر را خورد و بجنگ خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آنکه خودش میگفت پیغمبر فرموده هر کس باعلی جنگ کند و خروج بر او بنماید کافر است !!! .

آیا جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام وصی و خلیفه پیغمبر و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را اول کار خلافت فراهم نمودن آزار پیغمبر نبوده مگر نه در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیمة یهودیا او نصرا یا (۱) .

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست  
کشتار صحابه و مؤمنین  
پس چرا اعتراض بشیعیان مینمائید آیا خونهای  
پاک در بصره بامر عایشه  
مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه

پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قتل زیاد از صد نفر از حفاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند بگردن مسبب و مؤسس جنگ نبوده است که علامه مسعودی در ص ۷ جلد دوم مروج الذهب باین عبارت نوشته فقتل منهم سبعون رجلا غیر من جرح و خمسون من السبهین ضربت رقابهم صبرا من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلماً فی الاسلام (۲) .  
و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند .

یا این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در چاپهای جدید کتب ، علمای شما دست بتحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط مینمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمائید یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید زیرا شیعیان نمیکویند مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده بخدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه

(۱) کسیکه اذیت نماید علی را مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده ای گروه مردم کسیکه اذیت کند علی را در قیامت یهودی یا نصرانی مبعوث گردد .  
(۲) (غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند بکشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند .

مینمائید و روی قاعده حب الشیء یعنی ویصم وقایع مهمه تاریخی را تطبیق با اخبار  
نمینمائید و پیوسته حسن نظر اعمال و دفاع بی مورد نموده و توجهی بحقایق نمینمائید  
و یا اگر می نمائید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را بطریقی تبرئه می نمائید که  
بضحك به التکلی.

ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه مینگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را  
تطبیق باوقایع نموده کشف حقایق مینمائیم - درموقع تطبیق هم هر کجا که دیدید بی جا و  
مخدوش و مغرضانه است اعتراض منطقی نموده قبول فرمائید خیلی هم ممنون خواهم شد  
شیخ - فرمایشات شما صحیح است ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بشر بوده است  
معصوم نبوده البته فریب خورده خطائی از او سرزده روی سادگی فریب دو نفر از کبار  
صحابه را خورده ولی بعد توبه نموده خداوند هم از او گذشت فرمود .

داعی - اولاً اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکار و فریبنده بودند و حال آنکه  
از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند ، پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه  
برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هر یک مانند ستاره ای هستند که اقتدای بآنها  
اسباب هدایت میشود بخودی خود باطل میگردد .

ثانیاً فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود این معنی ادعای محض است قیام و  
جنگ و کشتار مسلمین عندالعموم ثابت ، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتکاء  
نمی باشد .

ولی آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه جنساً آرام  
نبوده حرکات بیجه گانه مترادفی داشته که هر یک  
موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده بقول  
ممانعت نمودن عایشه از دفن  
نمودن امام حسن علیه السلام  
در جوار پیغمبر

شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط  
رسول الله ﷺ آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر مینماید ؟

نه همان فقط رسول خدا ﷺ را میرنجاند و میآزرد و یا سوار شتر شده مانند زنان  
دوره جاهلیت و بجنک وصی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوئیم بازندگان مخالفت و ضدیت

داشته بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبطا کبری پیغمبر امام حسن علیه السلام گرفت چنانچه  
اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند مخصوصاً یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۲۲  
تذکره خواص الامه و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در ص ۱۳۶ اثبات الوصیة و ابن  
ابی الحدید در اول ص ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل از ابوالفرج و یحیی بن الحسن  
صاحب کتاب النسب و محمد خواند شاه در جلد دوم روضة الصفا و واقدی و منوفی احمد بن  
محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و ابن شحنه در روضة المناظر و ابوالفداء و دیگران  
در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آنحضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر  
شد باجماعتی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه بستند گفتند نمیگذاریم امام  
حسن را پهلوی قبر پیغمبر دفن نمائید ابن عباس بروایت مسعودی گفت تعجب است عایشه  
از حال تو اما کفاک ان یقال یوم الجمل حتی یقال یوم البغل یوماً علی جمل  
یوماً علی بغل بارزة عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نور الله و الله متم  
نوره و لو کره المشرکون - انا لله و انا الیه راجعون (۱).

و بعضی نوشتند باو فرمود تجملت تبغلت. و ان عشت تقیلت - لك تسع من الثمن -  
وفي الكل تصرف (۲) .

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند حضرت امام حسین علیه السلام  
جلو گیری نمود فرمود بر ادرم وصیت نموده حاضر نیستم بقدر شاخ حجامتی در عقب جنازه  
من خون ریخته گردد - فلذا بامر آنحضرت بر گردانند جنازه را و در بقیع دفن  
نمودند .

(۱) آیا کنایت نمیکند تورا روز جمل (یعنی سوار شدی بیدان جنگ آمدی) تا اینکه  
بگویند مردم روز استر (یعنی سوار استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی) يك روز سوار  
بر شتر و یکروز سوار بر استر شده حجاب رسول خدا (ص) را پاره کردی تصمیم داری نور خدا  
را خاموش نمایی و حال آنکه خداوند نور خود را بجه کمال میرساند هر چند مکره طبع مشرکین باشد .

(۲) گاهی سوار شتر و روزی سوار استر میشوی اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی شد  
(کنایه از اینکه بچنگ خدا خواهی رفت) و حال آنکه توازهشت يك فقط به یکی داری و عدواناً  
تمام را تصرف کردی .

سجده و شادی نمودن عایشه  
 در شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 اگر توبه عایشه صحت دارد بر جنگ با امیرالمؤمنین  
 پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت  
 آنحضرت را شنید سجده شکر بجای آورد چنانچه  
 ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخر شرح حالات آنحضرت در مقاتل الطالبیین آورده  
 لما ان جاء عایشة قتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام سجدت (۱) .

اگر واقعا توبه نموده و پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت آنحضرت  
 را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود چنانچه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهارم  
 هجری تاریخ خود و ابوالفرج اصفهانی در آخر حالات آنحضرت در مقاتل الطالبیین  
 آورده اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی باو داد گفت :

**فالت عصاه واستقرت بها النوى كما قرعنا بالاياب المسافر**

القاه عصا کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر میباشد که وقتی آدمی در مکان معینی  
 قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته میشود **القی عصاه** ( چنانچه مسکویه در تجارب  
 الامم و دمیری در حیات الحيوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود  
 که خواست بگوید از بابت علی خیالم فارغ و سینه ام باز و فکرم راحت شد چون پیوسته  
 انتظار هم چو خبری را داشتم مانند کسیکه انتظار مسافر خود را داشته باشد که بآمدن  
 مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد؟! .

پس منم از شنیدن خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شد؟!  
 آنگاه از خیر آورنده سؤال کرد که چه کس او را بقتل رسانید گفتند عبدالرحمن بن  
 ملجم مرادی از قبیله بنی مراد فوری گفت **فان يك نائيا فلقد نعاہ - غلام ایس فی  
 فيه التراب -** یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک  
 در دهان او مباد .

زینب دختر ام سلمه حاضر بود گفت آیا سزاوار است در باره علی علیه السلام این قسم  
 خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگوئی و اظهار فرح و شادمانی بنمائی دید بد شد در

(۱) چون خبر قتل و شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بعایشه رسید سجده شکر نمود.

جواب گفت بخود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی اینطور گفتم چنانچه باز این  
 حالت بمن دست دهد و باز گو نمایم مرا یاد آور شوید تا نگویم .  
 خوبست آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه حقیقت  
 نداشته بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است و الا با اظهار فرح سجده شکر  
 نمی نمود .

آقایان محترم این اعمال را حمل بچه چیز مینمائید آیا جز اینست که امالمؤمنین  
 زنی بوده سبک عقل تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته .  
 مطلب دیگری بادم آمد شما آقایان انتقاد از شیعیان مینمائید و با نظر بغض  
 بآنها مینگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء  
 خودتان نقل نموده اند واگو مینمایند .

**کلمات متضاد عایشه  
 نسبت بعثمان**

اگر از این جهت هم شده باید بامالمؤمنین عایشه  
 خوش بین نباشید چه آنکه عموم اکابر علماء  
 و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در ص  
 ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی  
 در ص ۳۶ تذکره خواص الامه و ابن جریر و ابن عساکر و ابن اثیر و دیگران از علماء  
 و مورخین خودتان نوشته اند که امالمؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بد گوئی میکرد تا  
 آنجا که فریاد میزد **اقتلوا لعنلا قتله الله فقد كفر (۱)** .

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی علیه السلام می گفت :  
**قتل عثمان مظلوماً والله لا طلبین بدمه فنوموا معی (۲)** .

ابن ابی الحدید مینویسد **ان عایشة كانت من اشد الناس علی عثمان حتی  
 انها اخرجت ثوباً من ثياب رسول الله فنصبته فی منزلها وكانت تقول للداخنین**

(۱) بکشید این پیر خرفت (بنی عثمان) را خدا بکشد او را پس بتحقیق کافر شده است .  
 (۲) عثمان مظلوم کشته شد بدمه سوگند مطالبه خون او را میکنم پس قیام کنید و مرا  
 یاری نمایید

اليها هذا ثوب رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبل و عثمان قد ابلى سنته (۱).

و نیز ابن ابی الحدید گوید وقتی در مکه خبر قتل عثمان بعایشه رسید گفت ابعده الله ذلك بما قدمت يداه وما الله بظلام للعبيد (۲).

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت بخلیفه عثمان میشنوید ابدأ متاثر نمیشوید ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بیچاره بشنوید فوری حکم رفض و کفر بآنها داده قتلشان را واجب میدانید.

پس باید نظر پاک باشد اگر بدینی بمیان آمد همه عیبی از آن بیرون می آید آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی عليه السلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان بآن حضرت بیعت نمودند گفت :

لو ددت ان السماء انطبقت على الارض ان اتم هذا قتلوا ابن عفان مظلوماً (۳).  
آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلون ام المؤمنین عایشه را نمیرساند.

شیخ - این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلم و ثابت است.

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آنروز متوجه بمقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده چنانچه خودش گفت فراموش نمودم و در بصره یادم آمد ثانیاً توبه نمود قطعاً خداوند از گذشته ها میکند و او را در اعلا درجات بهشت وارد میکند.

داعی - در موضوع توبه تکرار گفتار نمیکنم و نمیگویم خون آنهمه مسلمانان

(۱) بدرستیکه عایشه از همه مردم نسبت بشان دشمن تر بود تا آنجا که پیراهن رسول خدا را در منزل خود آویخت و بواردین اظهار میکرد این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که هنوز کهنه نگردیده و عثمان سنت آنحضرت را کهنه و از کار انداخت.

(۲) خداوند او را از رحمت خود دور گرداند بسبب کردار نا پسندیده ای که باختیار خود بیادگار گذارد و خداوند کسی است که ظلم بر بندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کفر کردار او است).

(۳) اگر امر خلافت علی باخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید دوست میدارم که آسمان بر زمین آید و جهان فانی گردد.

یکگناه ریخته شده و هتک نوامیس گردیده و نهب اموال شده چگونه بدون محاکمه میکنند - صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است - ولی فی موضع العفو و الرحمة واشد المعاقبین فی موضع النکال والنقمة (۱) علاوه تادم مرک خود معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده فلذا بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر دفن نمائید چه آنکه خود میدانم چه حوادثی بعد از آنحضرت ظاهر ساختم چنانکه حاکم در مستدرک و ابن قتیبه در معارف و محمد بن یوسف زرنندی در کتاب اعلام بسیره النبی و ابن البیبع نیشابوری و دیگران نقل نموده اند که عایشه بعبدالله زبیر وصیت کرد ادفنونی مع اخواتی بالبیع فانی قد احدث اموراً بعده (۲).

اما اینکه فرمودید ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در بصره یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار بخاطر نداشت اشتباه فرمودید خوبست کتب معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا با اشتباه خود پی ببرید مخصوصاً از ص ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه فرمائید تا حقیقت بر شما کشف گردد اینک برای روشن شدن مطلب بعضی از مندرجات آن کتاب اشاره می نمایم.

نصایح ام سلمه بعایشه  
ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل مینماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج بمکه مشرف بود وقتی شنید عایشه بخونخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است بسیار متأثر شد و در مجالس تظاهر بنقل مناقب علی عليه السلام مینمود عایشه بملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب داده با خود همدست نموده بصره بروند.

ام سلمه فرمود تا دیروز آنهمه دشنام بعثمان میدادی و منعت مینمودی و

(۱) خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و بعکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد سخت ترین عقوبتها را در موقع نعت و سختی میکند.

(۲) دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع زیرا من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ایجاد واحداث امور نمودم.

اورا نعل میخواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی علیه السلام برخاسته ای آیا از فضایل آنحضرت غافل ای اگر یادت رفته من اینک یاد آوری مینمایم .

یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبره تو آمدیم در آن بین علی وارد شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله نجوی نمود و نجوی طول کشید تو خواستی بر آن حضرت هجمه نمائی من منعت کردم گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گشتی در هر نه روز يك روز نوبه من است آنهم تو آمده ای و پیغمبر صلی الله علیه و آله را مشغول نموده ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله غضبناك در حالتیکه صورت مبارکش سرخ شده بود بتو فرمود . ارجعی و راءك والله لا یغضه احد من اهل بیتی و لا من غیرهم . **من الناس الاوهو خارج من الايمان (۱)** پس تو نادم و پشیمان بر گشتی عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه فرمود یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو میدادی و من غذای حیس تهیه مینمودم آنحضرت سر مبارک بلند نمود فرمود کدام يك از شما صاحب شتر گنه کارید که سگهای حوآب بر او پارس نمایند و بر روی پل صراط برو افتاده گردد من دستمرا از حیس برداشته عرض کردم یا رسول الله پناه میبرم بخدا و بر رسول خدا از این امر آنگاه دست بر پشت توزه فرمود بیرهیز از آنکه تو باشی آنکس که این عمل کند - عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه گفت یادت بیاورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم روزی علی علیه السلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله را میدوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم ناگاه پدرت ای بکر با اتفاق هم آمدند اجازه خواستند من و تو رفتیم عقب پرده آنها نشستند بعد از گفتگوی چندی گفتند یا رسول الله انا لاندري قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا من يستخلف علينا لكون لنا بعدك مفزعا فقال لهما اما انی قدری مكانه ولو

(۱) بر کرد بقب بخدا قسم احدی از اهل بیت من و نه غیر از آنها از مردم باهلی دشمنی نتابد مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است .

فقلت لتفرقتم عنه كما تفرقت بنو اسرائيل عن هرون بن عمران فكثائم خرجا (۱) .

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم من عرض کردم یا رسول الله من كنت مستخلة عليهم فقال خاصف النعل فنزلنا فلم نر احداً الا علياً فقلت يا رسول الله ما أرى الا علياً فقال هو ذلك (۲) .

عایشه گفت بلی یادم هست ام سلمه گفت پس بعد از اینکه این احادیث را میدانی کجا میروی گفت برای اصلاح بین مردم میروم !!

پس آقایان تصدیق نمایند ام المؤمنین عایشه فریب نخورده بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده با آنکه ام سلمه باو یاد آوری نمود احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله را مع ذلك متنبه نگردید - با اقرار بمقام حقیقت امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن فتنه بزرگ را بر پا کرد که منجر بر یختن خون مسلمانان بسیار گردید !!!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجة است بر اثبات امامت و خلافت آنحضرت که وقتی ام سلمه عرض میکند یا رسول الله کیست آن کسیکه اورا خلیفه قرار میدهی بعد از خود فرمود دو زنده نعلین من و آن جز علی بن ابیطالب کسی نبوده است .

گناه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتنی قرار نمیگیرند و با دور بین حقیقت و قایع مهمه چهارده قرن قبل را مینگرند و بدون حب و بغض از آیات

(۱) ماحصل معنی آن که عرض کرده ماقدر مصاحبت ثورا نیدانیم فلها لنا داریم ماورا تعلیم دهید و بفرمائید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما میباشد که بعد از شما مفزع و پناهگاه ما باشد حضرت به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود من مقام و مرتبه و مکان او را میشناسیم (یعنی جانشین خود را) ولی (نعل) اگر این عمل را بکنم و او را معرفی نمایم از اطراف او متفرق میشود همچنانکه بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند پس ساکت گردیده بیرون رفتند .

(۲) چه کسی بر آنها خلیفه میباشد فرمود آنکس که نعلین مرا پاره دوزی میکند پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم دیدیم جز علی (علیه السلام) کسی نبود پس عرض کردم یا رسول الله غیر از علی کسی را نمی بینم فرمود همان (علی) خلیفه است .

قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علماء فریقین نوشته شده است استفاده نموده و قضاوت بحق مینمایند .

بهمین جهت معتقدند باینکه ولو بصورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی علیه السلام زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته .

ولی این عقب ماندگی افضلیت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد .

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیدیم که ابی بکر ( با دسائس سیاسی ) در سقیفه بدون حضور علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه السلام ظاهر آ مسند نشین خلافت گردیدند !!

ولی با يك تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند یعنی عدّه ای از همدستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را بگردن آنها انداختند .

ولی مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است .

شیخ - بی لطفی میفرماید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده همان مردمی که خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را بمقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص بخلافت نصب نمودند .

**اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث  
دلیل بر بطلان خلافت آنهاست**

داعی - تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است اولاً اشاره باجماع فرمودید بی لطفی مینمائید که تجدید مطلب میکنید زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شبهای قبل کاملاً بعرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلافت هیچیک از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد (مراجعه شود به ص ۴۸۲ نام ۴۹۱ همین کتاب) .

**دلایل دیگر بر بطلان اجماع**

ثانیاً اگر انگاه شما بدلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت

شرعی میدانید علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا میروادامت جمع شوند یا با اصطلاح امروزیها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند اجماع عموم ( یا بقول شما ) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتفافی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و بر گزیده مردم میشود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد .

والبته تصدیق میفرمائید چنین اجماعی ابدأ برای هیچیک از خلفاء در اسلام واقع نشده حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم ( که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند ) برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد .

زیرا خلافت عمر باتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنص خلیفه ابی بکر بوده است اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و آراه عمومی مراجعه نمودند .

شیخ - بدیهی است چون ابی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود؟! قول خلیفه اول بتمنائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آراه امت در تعیین خلیفه بعدی نیست بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نگذارد لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع عمر را بخلافت برقرار نموده خلیفه ثابت پیغمبر شد !!

داعی - اولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر ( بعقیده شما ) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و میگوئید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نص او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت میکند چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوه که هادی بشر بوده است ساقط نمودید .

و چرا آنهمه نصوص عالیة و واضحه ای را که صراحة و کنایة رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر علی علیه السلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است ( و ما هم در شبهای قبل بیعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نص صریح در حدیث

ام سلمه بعرضتان رسید ) نادرده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر يك تأویلات بازده نمودید مانند تأویل و تغیر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده .

واقعاً جای تعجب است که روی چه اصل میفرمائید قول ابی بکر در تعیین عمر بخلاف سندیت دارد؟ ولی قول رسول خدا ﷺ سندیت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات بارده مینمائید ۱۹ .

ثانیاً از کجا و بجه دلیل میفرمائید خلیفه اول که باجماع معین شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است قطعاً جواب منفی است . ثالثاً میگوئید خلیفه اول که باجماع معین شد در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج باجماع نمیباشد همان خلیفه منصوب از جانب خلق حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت میکند ۱۹ .

اعتراض بر مجلس شوری  
اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد عمر تعیین خلیفه نکرد امر را بشورای شش نفری واگذار نمود ۱۹ .

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست میدانید دلائل که اختلاف پیدا کرد اصل موضوع از بین می رود؟

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتفاقاً رأی بدهند ( گذشته از آنکه در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد ) پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند؟ و اگر اجماع را در خلافت اولی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند .

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر بر خلاف رویه ای بکر تعیین خلیفه را بشورای ( دیکتاتوری ) واگذار کرد؟ آنها چه مجلس شورایی

که در هیچ جای عالم ( حتی در میان ملل وحشی ) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند ( که شاید قولو رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد ) خلیفه عمر خود معین نمود .

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همرا گرفت و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبدالرحمن بن عوف قرار داد ۱۹ .

اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن بن عوف

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی عبدالرحمن را آنقدر شاخصیت داد ( جز آنکه خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد ) که در دستور خود گفت هر طرفی که عبدالرحمن است حق است و با هر کس عبدالرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند وقتی خوب دقت کنیم می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده منتها بصورت شوری در آورد ۱۹ .

و بقول امروزی ها قانون دمکراسی بکلی برخلاف این رویه و رفتار میباشد .

واقعاً جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم ﷺ مکرر فرموده که شبهای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار (۱) .

و نیز فرمود : هذا علی فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل (۲) .

چنانکه حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اوسط و ابن

عساکر در تاریخ و محمد بن یوسف کنبی شافعی در کفایت الطالب و محب الدین

طبری در ریاض النضره و حمونی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در

در المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حدیثه نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود :

ستكون بعدی فتنه فاذا کان ذاک فالزموا علی بن ابیطالب فانه اول من یرصیحی

یوم القيمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل

و هو یعسوب المؤمنین (۳) .

(۱) علی باحق و حق باعلی میگردد یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است .  
(۲) این علی فاروق این امت است که جدائی میاندهد میان حق و باطل .  
(۳) زود است بعد از من فتنه ای برپا شود در آن موقع بر شما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نمایید زیرا او اول کسی است که دوز قیامت با من مضافه مینماید او راست گو و فاروق این امت میباشد که تفریق می نماید بین حق و باطل او است پادشاه مؤمنین .

و در حدیث معروف عمار یاسر است که با سلسله اسناد در لیالی ماضیه مفصلاً عرض نمودم که آنحضرت بعمار فرمود ان سلك الناس كلهم و ادبا و سلك علی و ادبا فاسلك وادی علی و خل عن الناس یا عمار علی لا یردك عن هدی ولایدلك علی ردی یا عمار طاعة علی طاعنی و طاعنی طاعة الله (۱).

آنگاه برخلاف دستور پیغمبر ﷺ خلیفه عمر علی را در شوری میگذارد تحت امر و فرمان عبدالرحمن ۱۱۲.

ظلم فاحش بمقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

آیا میشود بآن دستگاه بدین نشد؟ آنهمه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود پس نبود در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی علیه السلام وارد آوردند و اهانت بزرگی بآنحضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند ۱۱۳.

آقایان محترم منصفانه قضاوت نمائید مراجعه کنید بکتاب رجال از قبیل استیعاب و اصابه و حلیة الاولیاء و امثال آنها حالات علی علیه السلام را با عبدالرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید ببینید عبدالرحمن لیاقت مقام حکمیت را داشته یا مولی امیر المؤمنین علیه السلام آنگاه بی برید بحق کشیهای که روی دسته بندیهای سیاسی بکار رفته و مقصود از آن بازها پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است ۱۱۴.

خلاصه کلام اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت مجلس شوری لازمست پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟ و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ابی بکر و عمر و عثمان و علی) چهار قسم عمل شده آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بنخواه حق بوده تصدیق نمائید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید.

(۱) اگر تمام مردم برای میروند و علی براه دیگر پس راهی را برو که علی می رود و بی نیاز شود از مردم ای عمار علی تو را از هدایت برنگرداند و دلالت بر هلاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آئید و با نظر انصاف و عمیقانه بحقایق بنگرید تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آنست که ظاهراً جریان پیدا نموده چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدای

شیخ - چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (بقول شما) در او تعمق بیشتری نمود خلافت علی کرم الله وجهه هم متزلزل میشود برای آنکه همان اجماعی که خلفاء قبل (ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را بخلافت نصب و تقویت نمودند علی کرم الله وجهه را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند.

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح میباشد که نصوص قبلی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی علیه السلام مربوط باجماع امت نبوده بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده.

و اگر آنحضرت زیر بار خلافت رفت نه از جهت خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده اجماع و اجتماع مردم بود بلکه از جهت استرداد حق بود زیرا هر ذی حقی که حقش را غصب نمایند ولو سالها بگذرد هر وقت فرصتی بدست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد.

فلذا آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید صفحات جرائد و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمائید دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیالی ماضیه یاد آور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آنحضرت بمقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله صلی الله علیه و آله با آیات قرآنی و استرداد حق بوده.

شما نمی توانید يك خبر متفق علیه بیاورید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من اند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد.



ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی علیه السلام را بخلافت و وصایت معرفی فرموده که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه بمرضتان رسید.

شیخ - در اخبار ماهم رسیده که پیغمبر فرمود ای بکر خلیفه من است. داعی - گویا فراموش فرمودید دلائل شبهای قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم امشب هم شمارا بلا جواب نسیکذاریم شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللغه در کتاب سفر السعاده گوید ان ماورد فی فضائل ابی بکر فیهی من المفتریات التي یشهد بدیهة العقل بکذبا (۱).

خلافت علی باجماع نزدیکتر بود

علاوه بر اینها اگر خوب دقت کنید در طریقه ظاهری خلافت بر ای هیچ یک از خلفاء راشدین (از ابی بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و

عباسی اجماعی واقع نشد - که تمام امت جمع کردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت اجتماع نمایند و متفقاً رأی بخلافت آنها بدهند - ولی بر حسب ظاهر اگر بخلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بنکریم می بینیم باجماع نزدیکتر بود تا خلفاء قبل و بعد زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند در خلافت ابی بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیده قریب کن معروف بجر احوارد بودند بعد عده ای از قبیله اوس روی لجاجت و از جهت مخالفت باقبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندید امارت نموده بودند بیعت نمودند و بعد بمرور بعضی بنمیدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی بتطبیع بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا باخر تبعیت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر فقط بدستور ابی بکر تنها برقرار شد اجماعی و اخذ آراء عمومی ابدأ در کار نبود بلکه خلافت سلطنت ما بانه انجام شد ۱۹.

و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (دیکتاتوری) که عمر دستور داد بر مسند خلافت نشست !!

(۱) آنچه در فضائل ابی بکر نقل گردیده از مفتریاتی است که بدیهة عقل گواهی بدروغ آنها میدهد.

و اما در طریقه خلافت علی علیه السلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهة داد خواهی بدر بار خلافت بمدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند شرکت نمودند و باصرار همه آنها آنحضرت بر مسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

نوا ابده - قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده. داعی - خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت بر قرار بود بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل جهة عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائز ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مروان و دیگران که نزدیک بمقام خلافت بودند بدر بار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند بواسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن بنصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه باتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند بحالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آنحضرت را بالتماس و اصرار بمسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچیک از خلفاء ثلاث قبل از آنحضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه باتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی يك فرد شاخصی بکشند و او را بخلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آنحضرت واقع شد ما آنرا دلیل خلافت برای آنحضرت نمی دانیم بلکه دلیل ما بر خلافت آنحضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که با امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین مینمودند.

ثالثاً فرمودید بین امیر المؤمنین علی علیه السلام و سایر خلفاء تفاوتی نبوده است نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی علیه السلام و خلفاء بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام داشته و بهمین جهت متمایز از سایر خلفاء بوده آنست که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر حقاً ممتاز از تعیین شده خلق است هر عاقلی میدانند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفاء و جمیع امت ممتاز مینماید مقام علم و فضل و شرف و تقوای آنحضرت است که باتفاق جمیع علماء امت (باستثناء عدده قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است) علی علیه السلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و افضی و اشرف و اتقای از همه امت بوده.

چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شبهای گذشته از کتب معتبره خودشان نقل نمودم با تأییدات قرآن مجید اینک هم باز خبری در یادم آمد که در شبهای قبل نگفتم از برای شما میخوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند و ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و میرسید علی همدانی شافعی در موده القری و حافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکرراً بالفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود علی اعلمکم و افضلکم و افضاکم و الراد علیہ کالراد علی و الراد علی کالراد علی الله و هو علی حد الشک بالله (۱).

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شماست در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علی علیه السلام قوی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بغدادیون تصدیق باین معنی نموده اند.

(۱) علی علیه السلام اعلم و افضل و افضی از همه شما میباشد و بر حکم و کفایت او در هر امری که بر خداست و بر خدا در حد شرک بگداست.

(چون صدای اذان اعلام نماز عشاء بر خاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فریضه و صرف چای داعی افتتاح کلام نمودم).

اشاره برؤس فضائل و کمالات داعی - آقایان شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا در پایان فکرم بموضوعی برخوردیم که اینک بطریق سؤال طرح مینمایم.

بفرمائید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم مینماید در نظر شما بچه چیز است.

شیخ - (بعد از قدی سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که میتوان رؤس فضایل و کمالات شمرد - بعد از ایمان بخدا و رسول سه چیز را میتوان بشمار آورد ۱ - نسب و نژاد پاک ۲ - علم و دانش ۳ - تقوی و پرهیزکاری.

داعی - احسن الله لکم الاجر ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رؤس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید وارد بحث میشویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و غیرهم دارای یک خصائصی بودند ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص عالیه و امتهات فضائل بودند روی قواعد عقلیه و نقلیه حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرچم دار سیادت و سعادت بوده تصدیق نمائید که بانصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن بزرگوار اولی بامر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده مگر بدسیسه بازیهایی سیاسی (که بعقیده ابن ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاردند.

در نسب پاک علی علیه السلام اولاً در موضوع نسب و نژاد مسلم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم احدی بشرافت علی علیه السلام نمیرسد و بقدری نسب و نژاد آنحضرت پاک و درخشانند و تابان میباشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده حتی متعصبین از اکابر علماء خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی و سعد الدین مسعود بن

عمر تفتازانی گویند ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که میفرماید نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد (۱) .

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن بمقام خلافت ظاهری فرمود

لا يقاس بال محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامة احد ولا يموتى بهم من جرت نعمتهم عليه ابدآ هم اساس الدين وعماد اليقين اليهم يفيء الغالي وبهم يلحق التالي ولهم خصائص حق الولاية وفيهم الوصية والوراثة الا ان اذ رجع الحق الى اهله ونقل الى منتقله (۱) .

این بیانات آنحضرت دلالت کامله بر اولویت و حق تقدم خلافت آنحضرت و خاندان جلیل آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین دارد .

این جملات نه کلام خود آنحضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را داشته اند چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم از مودة القریبی از ابی وائل از عبدالله بن عمر نقل میکند که گفت در وقت شماره اصحاب پیغمبر، ما گفتیم ای بکر و عمر و عثمان مردی گفت پس نام علی چه شد گفت علی من اهل البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله صلى الله عليه وآله في درجه (۴) .

و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبدالله بن حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه او گفت ای بکر و عمر و عثمان پس گفتیم بابا علی بن ایطالب (علیه السلام) کجا است گفت هو من اهل البيت لا يقاس به هؤلاء (۴) .

(۱) ما یم اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله که احدی را نتوان قیاس بنا نمود .  
(۲) احدی از این امت با آل محمد صلی الله علیه و آله طرف مقایسه نبوده اند و کسانی که همیشه از نعمت و بخشش معارف علوم ایشان بهره مندند با آنان برابر نباشند آنان اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند دور افتادگان از راه حق با آنان رجوع کرده و واماندگان بایشان ملحق میشوند و خصائص امامت (علوم و معارف حقه و آیات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق ایشانست و بس - و در باره آنان وصیت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و ارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است در این هنگام حق بسوی اهلش برگشته و بجای آن که از آن خارج شده بود منتقل گردیده .

(۳) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله است) که احدی را مقایسه با او نتوان نمود او با پیغمبر و در درجه آنحضرت است .

(۴) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله است) که نتوان با او مقایسه نمود ای بکر و عمر و عثمان را .

عجب تر آنکه نسب علی علیه السلام دو جنبه دارد نورانی و جسمانی و از این حیث بعد از رسول خدا ﷺ آنحضرت منحصر بفرد بوده است .

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت حق تقدم در خلقت نورانی علی علیه السلام و شرکت او با پیغمبر (ص) با امیر المؤمنین علیه السلام است .

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب باعظمت مسند و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القریبی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول نقل مینمایند از رسول اکرم ﷺ که فرمود کنت انا و علی بن ایطالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی افرقنا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی الخلافة (۱) .

و میر سید علی همدانی فقیه شافعی مودة هشم از مودة القریبی را اختصاص بهمین موضوع داده باین عبارت المودة الثامنة فی ان رسول الله و علیا من نور واحد اعطی علی من الخصال ما لم یعط احد من العالمین (۲) .

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده و ابن مغازلی شافعی هم متعرض است از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم ﷺ فرمود خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیء واحد حتی افرقنا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی الوصية .

در خبر دیگر بعد از این خبر مینویسد خطاب بعلی نموده فرمود ففی النبوة و

(۱) من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را چهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خدای تعالی ما را که آن نور بودیم در صلب آدم قرار داد و از صلب او پیوسته باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت .

(۲) مودت هشتم در اینکه رسول خدا و علی از یک نور بودند و داده شده است بعلی از خصال آنچه با احدی از عالیشان داده نشده است .

الرسالة وفيك الوصية والامامة يا علي (۱).

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب اول ینابیع المودة از جمع الفوائد و مناقب ابن مغزالی شافعی و فردوس دیلمی و فرائد السمطين حموینی و مناقب خوارزمی بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمد و علی صلوات الله علیهما را قبل از خلقت خلایق بهزاران سال نقل مینمایند و اینکه هر دو يك نور بودند تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدند قسمتی در صلب عبدالله قرار گرفت که خاتم الانبیاء ﷺ بوجود آمد و نصف دیگر در صلب ابوطالب رفت علی ﷺ بوجود آمد محمد ﷺ را برای نبوت و رسالت و علی ﷺ را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنانچه بیان خود رسول الله ﷺ است در جملة اخبار وارده .

و أبو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و فصل چهارم مقتل الحسین و سبط ابن جوزی در ص ۲۸ تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۸۷ کفایت الطالب پنج خبر مستنداً از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی باسناد خود نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود من و علی از یک نور خلق شدیم و باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم و بعضی از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و پرفائده میباشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خودداری مینمایم (کسانیکه طالب اندبآن کتاب مراجعه نمایند). اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در يك مجلس فرموده و روایت هر يك بعبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشند چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم میشود .

(۱) من و علی از یک نور خلق شدیم قبل از اینکه خلق شود عالم بیچار هزار سال پس از آنکه آدم را خلق نمود خدای متعال ، آن نور را در صلب او قرار داد پیوسته باهم بودیم تا آنکه از هم جدا شدیم در صلب عبدالمطلب پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد . پس در من نبوت و رسالت و در تو یا علی وصیت و امامت را قرار داد .

و أمّا از جنبه جسمانی هم ابا و أمّا دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن

در نسب جسمانی علی ﷺ

حضرت است . آباء و اجداد آنحضرت برخلاف دیگران تا بآدم ابوالبشر همگی موحد و خدا پرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است . از این قرار .

- علی (۱) بن ابيطالب (۲) بن عبدالمطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبدمناف
  - (۵) بن قصی (۶) بن کلاب (۷) بن هرة (۸) بن کعب (۹) بن لؤی (۱۰) بن غالب
  - (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن فضر (۱۴) بن کنانة (۱۵) بن خزیمه (۱۶)
  - بن مدركة (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان
  - (۲۲) بن أد (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیسع (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷)
  - بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسمعیل (۳۱) بن ابراهیم
  - خلیل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ابرغو (۳۶)
  - بن تاغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن شالح (۳۹) بن ارفخشذ (۴۰) بن سام (۴۱) بن نوح
  - (۴۲) بن لثمك (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل
  - (۴۷) بن قینان (۴۸) بن انوش (۴۹) بن شیت (۵۰) بن آدم ابی البشر علیهم السلام
- (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی چنین نسب مشعشع تابانی ندارد) شیخ - اینکه فرمودید آباء و اجداد علی کرم الله وجهه تا بآدم ابوالبشر همگی موحد بودند ظاهراً اشتباه فرمودید امر چنین نیست ما هم مأمور بظاهر هستیم برای آنکه می بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت پرستان بودند از قبیل آزر پدر ابراهیم خلیل که بتصریح آیه شریفه که میفرماید واذ قال ابراهیم لایه آزر اتخذ

اصناماً الهة انی اریک و قومک فی ضلال مبین (۱).

(۱) یادکن وقتی را که ابراهیم پدرش آزر (صو یا شوهر مادر و مری او که عرب بود آنها اطلاق میدکند) گفت آیا بت ها را بخدایم اختیار کرده ای و من راستی تو و پیروانت را در گمراهی آشکار می بینم آیه ۷۴ سوره ۶ (انعام) .

اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام داعی - این بیان بدون تعمق و تفکر شما جز تبعیت از اسلاف روی عادت چیز دیگری بنظر داعی نمیرسد زیرا که ما می بینیم که اسلاف و

آقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسبت آنها قطعاً بشرك و کفر میرسد پاک کرده باشند یعنی این نقص نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سبب نقص ندانند راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود مشرکی وارد - و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بشرك و کفر منتهی نمایند - تا اسلاف و شیوخ خود را از این نقص مبری سازند ۱۱۴.

واقعا جای بسی تأسف است چنین اعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و ووداد با اولیای خود بچیز دیگر نتوان عمل نمود و شما هم روی عادت تبعیت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واکو مینمائید ۱۱۱.

و حال آنکه خود میدانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ - شما اجتهاد مقابل نص مینمائید عقاید و نظریه علماء انساب را مقابل قرآن میآورید باینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی - ما هیچگاه اجتهاد مقابل نص نمی نمائیم بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن بحقائق قرآن لذا قدری دقت و امان نظر بیشتری مینمائیم براهنمائی اهل بیت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که عدل قرآن و میسن آن هستند می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب میکنند.

و در باره آزر دو قول است یکی آنکه عمو حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده بعد از مردن برادرش تاریخ پدر حضرت ابراهیم علیه السلام

مادر آنحضرت را گرفت فلذا از دو جهة حضرت ابراهیم او را پدر خطاب میفرمودند یکی از جهة عمو بودن و دیگری آنکه شوهر مادر آنحضرت بوده و تادم مرگ او را پدر میخوانند.

شیخ - ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعی - باین محکمی صحبت فرمائید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتتان متزلزل گردد.

چه آنکه در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد عرف معمول بیان گردیده که از جمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (بقره) میباشد که شاهد بر عرض دعا گو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده میفرماید: **اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهأ و احدآ (۱).**

شاهد مقصود از این آیه شریفه کلمه اسماعیل است برای آنکه بشهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحق است و اسماعیل عمو یعقوب است نه پدر او ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را اب خطاب میکردند او را پدر میخوانند.

چون فرزندان یعقوب علیه السلام عرفاً عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده. روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السلام عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر میخوانند در قرآن هم عرفاً او را پدر خوانده و الا بدلیل تاریخ و علم ضابط انساب مسلم است که پدر حضرت ابراهیم (ع) تاریخ بوده نه آزر.

(۱) جناب یعقوب با فرزندان خود گفت ها پس از مرگ من کرا میپرستید گفتند خدای توو خدای پدران تو ابراهیم و اسمعیل و اسحق را که معبود یگانه است.

در آباء و امهات پیغمبر  
مشرک نبوده بلکه همگی  
مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و اجداد پیغمبر  
مشرک و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء)  
است که میفرماید و تَلَمَّكَ فِي السَّاجِدِينَ  
شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده

و دیگران از علماء شما از ابن عباس (جبرامت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند  
در معنای آیه شریفه که تَلَمَّكَ مِنْ أَصْلَابِ الْمَوْحِدِينَ لَبِيَّ الْإِلَهِ نَبِيِّ حَتَّى أُخْرِجَهُ مِنْ  
صَلْبِ آيَةٍ مِنْ تَكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ مِنْ لَدُنِ آدَمَ (۱).

و از جمله دلائل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده اند حتی امام  
ثعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی  
در باب ۲ ینابیع الموده از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود اَهْبَطْنِي

إِلَهِ إِلَى الْأَرْضِ فِي صَلْبِ آدَمَ وَجَعَلَنِي فِي صَلْبِ نُوحٍ فِي السَّفِينَةِ وَقَذَفَنِي  
فِي صَلْبِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَنْقِلُنِي مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ  
الطَّاهِرَةِ حَتَّى أُخْرِجَنِي مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ لَمْ يَلْتَقِيَا عَلَيَّ سَفَاحٌ قَطُّ (۲).

و در خبر دیگر فرموده است لَمْ يَدْنَسْنِي بِدَنَسِ الْجَاهِلِيَّةِ .

و نیز در همان باب از کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد  
مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریة احمد شیخ عبدالقادر از علاء الدوله سمنانی حدیث  
مفصلی از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکند که از رسول اکرم ﷺ سؤال از اول  
ما خلق الله نموده حضرت جوابهایی میدهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا  
آخر حدیث که میفرماید وَ هَكَذَا يَنْقِلُ اللَّهُ نُورِي مِنْ طَيْبِ آلِي طَيْبٍ وَ مِنْ طَاهِرِ

(۱) میگردانید پیغمبر را از اصلاب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیشبری بعد از پیغمبری  
تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از تکاح نه بزنا .  
(۲) خداوند مرا فرود آورد بسوی زمین در صلب آدم و قرارداد مرا در صلب نوح در کشتی  
و انداخت مرا در صلب ابراهیم و پیوسته نقل داد مرا از اصلاب کربیه بسوی رحمهای طاهره پاکیزه  
تا آنکه بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکرده اند بکدیگر را هرگز بزنا - آلوده  
نگردانید مرا بآلودگیهای جاهلیت .

إِلَى طَاهِرِ آلِي أَنْ أُوصَلَ إِلَهُ إِلَى صَلْبِ أَبِي ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَمَنْ  
أُوصَلَ إِلَهُ إِلَى رَحِمِ أُمِّي أَمِنَهُ ثُمَّ أُخْرِجَنِي إِلَى الدُّنْيَا فَجَعَلَنِي سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ  
وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ (۱) .

اینکه میفرماید از طیب بسوی طیب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده میشدم  
میرساند که در آباء و اجداد آنحضرت کافری نبوده چه آنکه بحکم قرآن مجید که  
میفرماید إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ هَرَّ كَافِرٌ وَ مَشْرُكِي نَجَسٌ است پس وقتی فرمودم ازل  
الْفَلَّ مِنْ أَصْلَابِ الطَّاهِرِينَ إِلَى أَرْحَامِ الطَّاهِرَاتِ یعنی پیوسته از اصلاب طاهرین  
بسوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل میشدم ثابت میکند که چون مشرکین  
نجس اند پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند .

و نیز در همان باب ۲ ینابیع نقلا از کبیر از ابن عباس نقل میکند که آنحضرت فرمود  
مَا وَ لَدُنِّي فِي سَفَاحِ الْجَاهِلِيَّةِ شَيْءٌ وَ مَا وَ لَدُنِّي إِلَّا تَكَاحٌ كَنَاحِ الْإِسْلَامِ (۲) .  
آیا خطبه صدو پنجم نهج البلاغه را مطالعه نموده اید که مولی الموحدین امیر  
المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در وصف آباء رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین فرموده فَاَسْتَوْدِعُهُمْ فِي الْفَضْلِ  
مُسْتَوْدِعٌ وَ أَقْرَهُمْ فِي خَيْرٍ مُسْتَقْرَّتْنَا سَخْتَهُمْ كَرَامِ الْأَصْلَابِ إِلَى مَطْهَرَاتِ  
الْأَرْحَامِ كُلَّمَا مَضَى سَلْفٌ قَامَ مِنْهُمْ بَدِينُ اللَّهِ خَلْفٌ حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ  
سَبْحَانَهُ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مِنْبَأً وَاعَزَّ  
الْأَرْوَامِ مَقْرَأً مِنْ شَجَرَةِ النَّبِيِّ صَدَعٌ مِنْهَا أَنْبِيَاءُ وَ انْتَخَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُ (۳) .

(۱) و همچنین نقل داد خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهریاک و پاکیزه بسوی پاک و پاکیزه  
تا آنکه واصل نمود بصلب پدرم عبدالله و از او برحم مادرم آمنه پس بیرون آورد مرا بسوی دنیا  
و قرارداد مرا سید و آقای انبیاء و رسل و خاتم برهه .  
(۲) من بوجود نیامدم بزناهای زمان جاهلیت بلکه بوجود آمدم در اثر عقد و تکاح صحیح  
مانند عقد و تکاح در شریعت اسلام .

(۳) امانت نهاد خدای تعالی (انبیاء را) در فاضلترین موضع امانت که اصلاب آباء کرام  
ایشانست و قرارداد ایشانرا در بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است نقل کرد ایشانرا  
از اصلاب پدران زرگوار بر رحمهای پاک و پاکیزه مادران هر بار سلفی از آنها گذشته یعنی از دنیا  
رفت خلقی از ایشان برخاست باقامت دین خدا تا آنکه کرامت پروردگار که منصب نبوت رسیده  
بسوی محمد صلی الله علیه و آله پس بیرون آورد آنحضرت را از بهترین معدنها از روی روئین  
که آن طینت طیب و پاک نبوت است و عزیزترین اصلاها از روی نشاندن که آن ماده پاکیزه ایست که  
مستند رسالت است از درختی که شکافته و هویدا کرده است از آن شجره طیبه پیغمبران خود را و  
برگزیده است از آن درخت سعادت امینان خود را .

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم گمان میکنم برای اثبات مقصود آنهم در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء واجداد پیغمبر ص تا به آدم ابوالبشر ع همگی مؤمن و موحد بوده اند بدیهی است اهل البیت ادری بما فی البیت اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه ترند بحالات پدران از دیگران .

پس از اینکه ثابت شد که آباء واجداد پیغمبر ص همگی مؤمن و موحد بوده اند بخودی خود ثابت است که آباء واجداد علی ع همگی مؤمن و موحد بوده اند .

برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباریکه علماء خودتان ( علاوه بر تواتر در اخبار شیعه ) نقل نموده اند که محمد و علی علیهما الصلوات و السلام يك نور بوده اند و در جمیع اصلاب و ارحام پاک و پاکیزه باهم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند .

در عالم نورانیت و جسمانیت باهم بودند هر جا رسول خدا ص بوده علی هم بوده ( پس عقل هر ذی عقلی حکم میکند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاک و پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است بر رسول الله ص اولی و احق بمقام خلافت بوده است )

شیخ - اگر راه حلی درباره آزر و تاریخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء واجداد رسول خدا ص نموده اید ولی چنین ثبوتی در باره علی کرّم الله وجهه غیر ممکن است (ولو آنکه تابع عبد المطلب را بگوئیم موحد بوده اند) ولی در باره ابوطالب پدر علی کرّم الله وجهه ابدأ راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت .

داعی - تصدیق مینمایم که در باره جناب ابوطالب اختلاف در ایمان ابیطالب ایجاد اختلافی در ائمت نمودند ولی باید گفت

اللهم العن اول ظالم ظالم حق محمد و آل محمد (۱) . لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سب و لعن و اهانت و جمل اخبار در ایذاء و آزار علی ع بکار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعد ها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد و بی فکر شما روی عادت و تعصب تبعاً للاسلاف قائل بقول شما شدند - و گمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان از دنیا رفت . و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیت و اجمائشان حجیت دارد چون عدیل القرآند - و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقاً قائل باسلام و ایمان جناب ابوطالب اند .

اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب  
و اما عقیده جامعه شیعه بطور اجماع وارد است که انه قد آمن بالنبی فی اول الامر (۲) .

بالا تر از همه آنکه ایمان جناب ابوطالب از فطرت بایمان بوده نه از کفر مانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس - و از مسلمات جامعه شیعه است به پیروی از اهل بیت طهارت انه لم یعبد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم (۳) .

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده از جمله ابن اثیر در جامع الاصول گفته و ما اسلم من اعمام النبی غیر حمزة و العباس و ابیطالب عند اهل البیت علیهم السلام ( ) .

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله علیهم السلام در نزد هر مسلمانی بایمشی حجیت باشد چون عدیل القرآن اند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان

(۱) پروردگارا لعنت نما (یعنی رحمت خود را دور نما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد و آل محمد (ص) .  
(۲) بتحقیق که ابوطالب در همان اول امر ایمان آورد به پیغمبر .  
(۳) بدوستی که او (ابوطالب) هرگز بت پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الله بود .  
(۴) اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد اهل بیت رسالت غیر از حمزه و عباس و ابوطالب .

مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسک بجوئیم تا کمراه نشویم بنا بر حدیث ثقلین وسایر احادیثی که ایالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است مورد توصیه و سفارش رسول الله ﷺ هستند.

ودیکر آنکه بمقتضای قاعده اهل البيت ادری بما فی البيت آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری بودند از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آگاه تر بودند تا مغیره بن شعبه ودیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بیخبران .  
و واقعاً جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت و امام المتقین امیر المؤمنین (که صداقت و راست گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند و بالاتفاق میگویند جناب ایطالب مؤمن و موحد از دنیا رفت قبول نمی کنید ولی قول یک کفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عده ای اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن ایستادگی نموده و اصرار مینمایند ؟!

ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در ص ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید اسلام ابوطالب مورد اختلاف است ، جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت .

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعض از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که ابوطالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملاً یاری نماید . و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند .

در حدیث ضحضاح شیخ - مگر جناب عالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که میفرماید  
وجواب آن ان ابا طالب فی ضحضاح من نار (۱) .

داعی - این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عده ای از اعاری آل محمد و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین در

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .

زمان امویها - مخصوصاً در دوره خلافت سر سلسله اهل نفاق معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران و خوش آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده اند - بعدها بنی امیه و اتباع آن ها هم عداوة لعلی بن ایطالب علیه السلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند - و نگذاشتند ایمان جناب ابوطالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد - و بکلی از نظر جامعه محو کردند .

و عجب تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث مجعول بودن حدیث ضحضاح ضحضاح هم يك نفر فاسق فاجر اعداء عدو مولانا

امیر المؤمنین علیه السلام مغیره بن شعبه بوده که ابن ابی الحدید در ص ۱۵۹ جلد سیم شرح نهج البلاغه تا ص ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذهب و دیگران مینویسند مغیره در بصره زنا کرد روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند ؟!

يك چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان این حدیث را روی بغض و کینه امیر المؤمنین علیه السلام و خوش آیند معاویه علیه الهاویه جعل نمود حسب الامر معاویه و اتباع او امویها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده شهادت دادند که ان ابا طالب فی ضحضاح من نار (۱) .

و افرادی هم که در سلسله روایات آن قرار گرفته اند مانند عبد الملك بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذهی در جلد دوم میزان الاعتدال مرده و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلسین و کذابین بشمار رفته اند چگونه میتوان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بکذب و دروغ نقل نموده اند اعتماد نمود ؟!

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .



دلائل بر ایمان ابوطالب و حال آنکه دلائل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای انکار نیست

وقطعاً انکار دلائل واضحه را نمیکند مگر مردمان جامد یا عنود و لجوج در قبول حقائق  
۱- از جمله فرمایش رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که فرمود انا وكافل الیتیم كهاتین فی الجنة (۱).

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در ص ۳۱۲ جلد چهارم شرح نهج نقل نموده بدیهی است مراد از فرمایش آنحضرت هر کافل یتیم نیست زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لایابالی و بی دین و مستحق آتش میباشند.

پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب وجد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده اند و مخصوصاً آنحضرت در مکه معروف بود یتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سن هشت سالگی برعهده آن جناب قرار گرفت.

۲- خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) بطرق مختلفه نقل نموده اند و بعضی باین طریق آورده اند که آنحضرت فرمود جبرئیل بر من نازل شد و باین عبارت مرا بشارت داد که ان الله حرم علی النار صلباً انزلک و بطناً حملک و ثدیا ارضعک و حجرآ کفلك (۳).

میر سید علی همدانی در موده القری و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و قاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم فرمود جبرئیل بر من نازل شد و گفت ان الله یقرنک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و بطن حملک و حجر کفلك (۴).

(۱) (هو انکلت مبارک را بهم چسباند و فرمود) من و کفالت کننده یتیم مانده این دو انگشت (که بهم چسبیده اند) در بهشت هستیم.  
(۲) خداوند حرام کرده است بر آتش بهشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که ترا شیر داده و پهاو و کناری که ترا کفالت نموده.  
(۳) پروردگار بتوسلام میرساند و میفرماید من حرام کردم آتش جهنم را بر شکمی که ترا آورد و شکمی که ترا حمل کرد و بطن و کناری که ترا کفالت نمود (مراد از صاحب صلب عیادت و صاحب بطن آمنه و صاحب حجر عبدالمطلب و ابوطالب علیهما السلام بوده).

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبدالمطلب و ابوطالب و فاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آنحضرت بودند.

و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب پدر و مادر آنحضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آنحضرت بوده اند.

اشعار ابن ابی الحدید ۳- از جمله دلائل اشعاری است که عزالدین عبد در مدح ابوطالب الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء

شما است در مدح جناب ابوطالب سروده و در ص ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است.

ولولا ابوطالب وابنه  
لما مثل الدین شخصاً فقاما  
فذاك بمكة اوی و حامی  
وهذا یثرب جس الحما  
تکفل عبد مناف بامر  
واودی فكان علی تماماً  
فقل فی ثیر مزی بعد ما  
قضى ما قضاء و ابی شما  
فلله ذا فاتحاً للهدی  
ولله ذا للمعالی ختاماً  
وما ضر مجد ایطالب  
جهول لفاو بصر تعامی  
كما لا یضر آیات الصباح  
من ظن ضوء النهار الظلاماً (۱)

۴- از جمله اشعاری است که جناب ابوطالب خود در مدح آنحضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آنجناب دارد که قسمتی از آن اشعار را

ابن ابی الحدید در ص ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن

(۱) ما حاصل معنی آنکه اگر ابوطالب و سرش (علی علیه السلام) نبودند دین اسلام تشخص و قوامی نداشت ابوطالب در مکه آنحضرت را یافت و حمایت نمود و علی علیه السلام در مدینه ماکوت نبوت را با تنجس بدست آورد و حمایت کرد عبد مناف (ابوطالب) بامر عبدالمطلب پدر بزرگوارش کفالت (زندگانی آنحضرت) را بعهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را خاتمه داد تا سنی ندارد که ایطالب بقضای الهی در گذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السلام) را بیادگاد گذارد برای رضای خدا ابوطالب خدمت بدین خدا کرد و علی (ع) بآن خدمات خاتمه داد تا باوج اعلا رسید.

جناب نموده اند وحقاً هم ثابت است که آنجناب ایمان خود را در لفافه این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او میباشد که گفته :

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| اعوذ بربّ ابیت من کلّ طاعن  | علینا بسوء او یلوح یباطل     |
| ومن فاجر یفتابنا به شیة     | ومن ملحق فی الدین مالم نحاول |
| کذبتهم ویت الله لیزی وحمداً | ولما نطاعن دونه وناضل        |
| ونصره حتی نصرع دونه         | ونذهل عن ابنائنا و الحلائل   |
| وابيض یتحمی الغمام بوجهه    | ثم الیتامی عصمة للارامل      |
| یلوذ به الهلاک من آل هاشم   | فهم عنده فی نعمة و فواضل     |
| لعمری لقد کأفت وجداً باحمد  | واحبیته حبّ الحبیب المواصل   |
| وجدت بنفسی دونه فحمیته      | ودافعت عنه بالذری و الکواهل  |
| فلا زال للدنیا جمالا لاهلها | وشینالمن عادی وزین المحافل   |
| وآیده ربّ العباد بنصره      | واظهر دیننا حقه غیر باطل (۱) |

و از جمله اشعار مهمه آنجناب که ابن ابی الحدید در ص ۳۱۲ جلد سیم شرح نهج و دیگران نقل نموده اند و بآن اشعار استدلال بایمان آنجناب گردیده قصیده میمیه اوست که گوید :

|                         |                               |
|-------------------------|-------------------------------|
| یرجون منا خطة دون نیلها | ضراب و طعن بالوشیح المقوم     |
| یرجون ان نسخی بقتل محمد | ولم تختضب سمر العوالی من الدم |

(۱) پناه میبرم بخالق کعبه از گروهی که بدی بر ما طعن میزنند و یا ما را نسبت بی باطل میدهند و از شر کسانی که غیبت ما را میکنند بعمایی و از شر کسانی که اموری را بدین نسبت میدهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست بخالق کعبه دروغ گفته شد که نسبت دادید بمن تیری از محمد (ص) و یا بر علیه او جنگی بر پا و شمشیری کشیده باشیم قطعاً باری و دفاع میکنیم از او تا جان خود را نثار او بکنیم بطوریکه از زن و فرزند خود فراموش کرده باشیم و چه بسیار که مردم بواسطه او استقامت نموده از ابر رحمة آب باری شدند چرا که ایشان تکمیل بپیمان و پناه بی پناهانند افتادگان بنی هاشم را پناه گاهست و ایشان را از هر گونه نهم بی نیاز مینماید بجان خود بقدری بواسطه وجود احمد و محمد (ص) در وجد و سرور غوطه ورم که وجد را برحمت آورده ام زیرا او را بقدری دوست میدارم مانند کسیکه دوست خود را بسینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او نمایم و دفاع از اودادم باعضاء ریشه و غیر ریشه خود خدایند او را پاینده بدارد که جمال اهل دنیا است و نعمت دشمنان و ذممت هر کوی و محفل است خلاق عالمان او را با توفیقات خود تأیید و یاری نمود و ظاهر و محقق کرد دین حق را که باطل در او راه نداشت .

کذبتهم ویت الله حتی تفلقوا  
و ظلم نبی جاء یدعوا الی الهدی  
جماحم تلقی بالخطیم و زمزم  
وامرأتی من عند ذی العرش قیم (۱)

و از جمله دلایل واضحه که صراحت ظاهره بایمان آنجناب دارد و پرده را کاملاً برداشته و ابن ابی الحدید در ص ۳۱۵ جلد سیم شرح نهج نقل نموده این است که گوید :

|                              |                        |
|------------------------------|------------------------|
| یا شاهد الله علی فاشهد       | انی علی دین النبى احمد |
| من ضل فی الدین فانی مهتد (۲) |                        |

شمارا بخدا آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را میتوان کافر خواند که صریحاً اقرار میکند و میگوید من بردین محمد <sup>ص</sup> هستم و باری میکنم پیغمبر حق را که ابداً باطلی در کلام او راه ندارد .

شیخ - این اشعار از دو جهت مورد قبول و استشهاد نیست اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابوطالب اقرار باسلام و ایمان و اعتراف بشهادتین نموده باشد - پس بنقل چند شعری نتوان حکم اسلام بر او جاری نمود ۱۹ .

داعی - ایراد شما راجع بتواتر عجیب است آنجا که مطابق میلتان باشد خبر واحد را حجت میدانید و مورد عمل قرار میدهید ولی وقتی بر خلاف میلتان باشد فوری حربه عدم تواتر را بکار میبرید .

اگر آقایان قدری دقیق شوید بخوبی متوجه میشوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواتراً دلالت دارد بر امر واحدی که ایمان جناب

(۱) مردم امید دارند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و شمشیر کشیده محمد را بکشیم و دین را نسخ کنیم و خود را در زکاب او خون آلود نکنیم دروغ میگوئید بخالق کعبه ما دست بردار نیستیم تا خطیم و زمزم پراز قطعات اجساد کشته گان گردد و ظلم بر پیغمبری که بر انگیزنده شده بنظور هدایت خلافت و کتابی که از طرف خالق عرض نازل شد غلط و بی مصرف است .

(۲) ای گواهان خدا شاهد باشید که من بردین پیغمبر خدا احمد و محمد (ص) استوارم هر کس از آن خارج است باشد من با او دشمنم .

ابطال و اعتراف نبوت و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد.

بسیاری از امور است که تواتر آن بهمین قسم معین میشود مثلاً جنگها و شجاعتها و حالات مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات هر يك خبر واحد است ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افاده علم ضروری بشجاعت آنحضرت مینماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلك . علاوه شما که بتواتر علاقه مند هستید بفرمائید تواتر حدیث مجموع ضحاح را از کجا ثابت میکنید .

اقرار ابوطالب دم مرسی  
به لا اله الا الله

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی بارز و آشکار است زیرا اقرار بتوحید و نبوت و اعتراف بمبعده و معاد حتماً نباید با کلمات نشر مانند گفتن اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله باشد بلکه اگر فرد یگانه از دین اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف بوحدانیت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد قطعاً کفایت میکند . پس وقتی جناب ابیطالب فرمود یا شاهد الله علی فاشهد - انی علی دین النبی احمد - حکم همان اقرار بکلمات نشر را دارد . ولی علاوه بر اشعار - حین موت با کلمات نشر هم اقرار نمود چنانچه سید محمد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم و یسقی نقل نموده اند که در مرض موت جمعی از صدای کفار قریش از قبیل ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه بیاد جناب ابوطالب رفتند در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعمش ابو طالب بگو کلمه لا اله الا الله تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال <sup>(۱)</sup> فوری ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند ای ابوطالب آیا بر میگردی از ملت عبد المطلب و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود بدانید ابو طالب بر ملت عبد المطلب میباشد آنها

(۱) البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله عم اکرمش ابو طالب را دلالت بر کفر آنجناب (العیاذ بالله) ندارد بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقین و یاد آوری بنماییم بگفتن لا اله الا الله تا شیطان بر او غلبه نکند - و آن مؤمن در وقت مردن یا تجدید کلمه توحید موحد از دنیا برود - فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی مهر و محبت و اداه وظیفه عم اکرمش را تلقین می نمود بگفتن لا اله الا الله - تا آنکه موفق شد و آنجناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه لا اله الا الله از دنیا رحلت نمود .

خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لبهای وی حرکت میکند گوش داد دید میگویی : لا اله الا الله عباس رو برسول الله صلی الله علیه و آله نمود عرض کرد برادر زاده و الله لقد قال اخي الكلمة التي امرته بها بخدا قسم برادرم (ابطالب) گفت آن کلمه ای را که تو باو امر کرده بودی و ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری ننمود ، انتهى .

وقتی ما قبلاً ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند متوجه میشوید که جناب ابوطالب در این جمله سیاستی بکار برد که فرمود من بر ملت عبد المطلب هستم ظاهراً آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار بتوحید بود چه آنکه جناب عبد المطلب بر ملت ابراهیم و موحد بود - علاوه بر آنکه صریحاً کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود .

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه بتاریخ حالات جناب ابی طالب بنگرید بی اراده تصدیق بایمان آنجناب خواهید نمود .

گفتگوی پیغمبر با ابوطالب  
در ابتداء بعثت

اگر جناب ابوطالب کافر و مشرک و بت پرست بود همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث برسالت شد و باعموش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت و فرمود ان الله قد امرني باظهار امری وقد انبأني واستبأني فما عندك يا عم (۱) .

با آنکه مطاع قریش و رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود دید آنحضرت برخلاف دین او دین تازه ای آورده علی القاعده (باتعصبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آنحضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون بطریق استمداد

(۱) بدرستی که خداوند مرا باظهار امر خود مأمور فرموده و بتعقیق مرا پیغمبر گروانیده تو بجه طریق مرا باری خواهی نمود یا بجه قسم با من رفتار میکنی .

آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت امر کند آنحضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو ندهد تا از قیام بان امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را ممنون نماید - همان قسمی که آزر برادرزاده خود ابراهیم را طرد نمود.

چنانچه در آیه ۴۴ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال  
ابتداء بعثت ابراهیم عليه السلام  
و گفتگو با عرش آزر  
از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی  
بینا و آلہ السلام خبر میدهد که چون مبعوث  
برسالت شد نزد عرش آزر رفت و گفت **انني قد جاءني من العلم ما لم ياتك فاتبعني**  
**اهدك صراطا سويا قال ار اغيب انت عن الهتي اثن لم تنته لارجمك و اهجرنى مليا (۱).**  
ولی برعکس جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبياء عليه السلام گفت  
**اخرج ابن اخي فانك الرفيع كعبا والمنيع حزبا و الاعلى ابا و الله لا يسلكك**  
**لسان الا سلفته امن حداد و اجتذبه سيوف حداد و الله لتذللن لك العرب**  
**ذل اليهم لحاضنها (۲).**

آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در ص ۳۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سبط ابن جوزی در ص ۵ تذکره ضبط نموده اند به پیغمبر خطاب نمود:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم  
فانفذ لاسرك ما عليك مخافة  
و دعوتني وزعمت انك ناصحي  
و عرضت دينا قد علمت بانه  
حتى اوسد في التراب دينا  
و ابشر و قر بذاك منه عيونا  
و لقد صدقت و كنت قبل امينا  
من خير ادیان البرية دينا

(۱) بدانکه مرا «از وحی خدای علمی آموختند که تو آن علم ناموخته اند پس تو مرا پیروی کن تا برآه راست هدایت کنم آزر در پاسخ ابراهیم گفت تو مگر از خدایان من دوگردان و بی عقیده شدی چنانچه از مخالفت بتان دست برداری تو را سنگسار کنم «و گرنه» سالها از من بدور باش.

(۲) قیام کن پسر برادر که مرتبه تو از حیث شرافت و سیادت بلند تر و از حیث طایفه و قبیله عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی بخدا قسم هیچکس تو را آزار نکند مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شمشیرهای برنده از تو دفاع خواهد نمود بخدا قسم که عرب در مقابل تو بجز انودرآید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.

لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتني سمحا بذاك مبینا (۱)

خلاصه کلام عوض آنکه به پیغمبر تغییر نماید و آنحضرت را منع از آن عمل کند و تهدید بحبس و نفی و قتل نماید بوسیله جملات و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا تحریر و ترغیبش نمود که امر خود را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود دین و عقیده خود را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه - دعوت مینمائی ما را و میدانم بدرستی که تو ناصح و راست گوئی و قطعاً در این ادعاء هم صادقی همانطوریکه قبل از این امین بودی ، دانستم که بتحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

و غیر از آنچه عرض نمودم اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد گمان میکنم برای نمونه کافی باشد.

حالا آقایان محترم خدا را در نظر بگیرد و انصاف دهید که آیا گوینده این کلمات و اشعار را میتوان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خدا پرست حقیقی باید شناخت.

چنانچه اکابر علماء خودتان بی اراده تصدیق باین معنی نموده اند.

باب ۵۲ ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر و بن بحر جاسط معتزلی نقل مینماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر نموده و گفته **و حامی النبی و معینه و محبه اشد حبا و کفيله و مریه و المقر**

(۱) بخدا قسم که جمعیت قریبش پیروی از تو نمیکند تا بپیرند تو بدون ترس و خوف اقدام بوظیفه خود نمای مزده میدهم بشو فتح و سفر را مرا بدین خود دعوت نمودی و یقین دارم که تو بحق مرا ارشاد نمودی زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست دینی را بپرده مرصه داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتی هر آینه میبایستی که چه اندازه در راه دین بذل و بخشش می نمودم.

نبوته والمعترف برسانته؛ والمنشد في مناقبه اياتا كثيرة و شيخ قریش ابوطالب (۱).

پس از قدری دقت و تأمل هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود بایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه علیه الهاویه هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار بلعن و سب سید الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین مینمایند و آنهمه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند قطعاً اخباری هم جعل میکنند بر آنکه پدر بزرگوار آنحضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است تا همان طوریکه از همه جهت دل آنحضرت را بدر آوردند از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند. چنانچه ناقل این حدیث مجعول مغیره بن شعبه ملعون اعداء عدو امیر المؤمنین <sup>علیه السلام</sup> دوست صمیمی معاویه بوده.

والأایمان جناب ابو طالب عند عقلاء الفرقین أظهر من الشمس است، منتهی خوارج و نواصب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه در هر دوره و زمانی إلى الحال عقیده بکفر جناب ابی طالب را شهرت داده و تقویت نمودند و مردم بی خبر وی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجب از همه که موجب بسی تأسف است آنکه ابوسفیان و معاویه و یزید علیهم اللعنة و العذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته؟! ولی جناب ابوطالب را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر و مشرک بخوانند!!

شیخ - آبا سزاوار است خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لغت نمائید آیا دلیل شما بر کفر ولعن معاویه و یزید رضی الله عنهما که هر دو از خلفاء بزرگان و مخصوصاً معاویه رضی الله عنه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

(۱) حمایت کننده پیغمبر (ص) و کمک دهنده او در بس قبیله قریش ابی طالب که بی نهایت او را دوست میداشت و کفیل زندگانی و مرئی آن واقف را کننده به نبوت و معترف برسانت او بود و اشعار بسیاری در مدح و منتقبت آن حضرت سرود.

داعی - اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است.

شیخ - واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبیه زوجه رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> ام المؤمنین بوده است قطعاً برادر او معاویه رضی الله عنه هم خال المؤمنین می باشد.

داعی - بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبیه خواهر معاویه.

شیخ - گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

داعی - روی این قاعده و بیان شما برادران چون محمد بن ابی بکر پیرو علی <sup>علیه السلام</sup> بوده لذا او را خال المؤمنین نخواندند

از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدر تر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست بلکه برای او شرافتی نمی باشد اگر برادری ام المؤمنین شرافت است پس حی بن اخطب یهودی پدر صغیه زوجه رسول الله <sup>صلی الله علیه و آله</sup> هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت منظور است چون معاویه علیه الهاویه با عترت طاهره بجنگ برخاسته و امر بسب و شتم و لعن امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله حسن و حسین علیهم الصلوة والسلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند نموده است و مرتکب آنهمه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و صحابه و شیعیان پاک گردیده لذا خال المؤمنین میشود (چنانچه ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین و ابن عبدالبر در استیعاب و مسعودی در اثبات الوصیه و دیگران نقل نموده اند که اسماء جمعه بدستور و وعده معاویه حضرت ابانحسین بن علی علیهما السلام را زهر داد حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته اند وقتی خبر فوت آن

بزرگوار بمعاوله رسید تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوشحالی تکبیر گفتند) البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد؟! .

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون ریب و تربیت شده مقام ولایت و از شیعیان نالغ الوالی عترت طاهره میناشد که در خطاب بان خاندان جلیل القدر گوید:

يا بنی الزهراء انتم عدتی وبکم فی الحشر میزانی ریح  
واذا صح ولالی لکم لا ابالی ای کلب قد بیح (۱)

باینکه فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است خال المؤمنین نخوانند بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج علیهم اللعنة فتح مصر نمودند از جناب محمد منع آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند وقتی خبر بمعاوله رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابداً تأثر پیدا نمیکنید که چرا آن ملاعین با خال المؤمنین محمد فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر میشوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد!!! .

پس تصدیق نمائید جنگ با عترت پیغمبر ﷺ در کار بوده و هست.

محمد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمیخوانید - و از کشتن او هم متأثر نمیشوید؟! .

ولی معاویه علیه الهاویه چون دشمن درجه يك عترت و اهل بیت پیغمبر اکرم بوده و علنی و بر ملا آنها را لعن نموده است خال المؤمنین میخوانید از او طرف داری مینمائید!!! . بخدا پناه میبریم از تعصب و عناد و لججاج .

(۱) ای اولادهای فاطمه زهراء (ع) شما پناه گاه و امید گاه من هستید و بواسطه شما و دوستی شما روز قیامت میزان عمل من رجحان پیدا میکند و زمانی که سعادت پیدا کند دوستی من بشما باله ندارم اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید .

معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

ثانیاً معاویه کاتب الوحی نبوده چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود بلکه کاتب مراسلات بود چون

رسول اکرم ﷺ را خیلی آزار نموده و بعدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابوسفیان مسلمان شد نامه ها برای پدر نوشت و او را توییح و سرزتش نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام - در شبه جزیره العرب و خارج از آن - مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول الله ﷺ از آنحضرت درخواست نمود که يك امتیازی بمعاوله بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود .

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و عملیات آنها .

دلائل بر کفر و لعن معاویه

شیخ - دلائل از اخبار و آیات شنیدنی است متمنی است بیان نمائید تا حل معما گردد .

داعی - تعجب نکنید معمائی در کار نیست دلائل بسیار است باقتضای وقت بعضی از آنها اشاره میشود و الا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقلی خواهد شد چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده آن معاویه یکتب بین یدی النبی صلی الله علیه و آله .

یعنی معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید گان زید بن ثابت یکتب الوحی و گان معاویه یکتب للنبی صلی الله علیه و آله فیما بینه و بین العرب پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آنحضرت و عرب بوده .